



The Reasons for the Prohibition of Istighfar for the Polytheists, Infidels and Hypocrites in the Holy Qur'an

Neda Harati Ardestani¹

Sayyid Mojtaba Mirdamadi²

Received: 24/02/2021

Accepted: 23/06/2021

Abstract

Based on Islamic teachings, salvation and attaining human happiness is not possible without divine forgiveness. Asking for forgiveness is a blessing that does not belong to all humans; since divine forgiveness is realized in such a way that the servant (of Allah) can achieve it with the satisfaction of the right and the correction of his deeds, which is also possible with repentance. The sinner provides the means of forgiveness if he realizes his rebellion and knows that he has transgressed the divine limits and laws. The question that arises here is whether seeking forgiveness for infidels, polytheists and hypocrites is permissible from the viewpoint of the Holy Qur'an. This paper, which examines this issue with a descriptive-analytical approach and a library method, concludes that according to the verses of the Qur'an, infidels, polytheists and hypocrites are not subject to divine forgiveness and others are forbidden to seek forgiveness for them, and this prohibition is stated in some verses with emphatic negation, which is higher than direct prohibition. This prohibition also continues in their survival considering the prohibition of istighfar after death, in the first way and the drift.

Keywords

Forgiveness, repentance, istighfar, infidels, polytheists, hypocrites.

1. Graduated, level 3 of Islamic seminary, Sisters Seminary Management Center; PhD student in Quranic and Hadith Sciences, Islamic Azad University of Tehran. Tehran, Iran (Corresponding author). mfnroshani@yahoo.com

2. Assistant Professor, University of Tehran, Iran. mirdamadi_77@ut.ac.ir

* Harati Ardestani, N., & Mirdamadi, S. M. (1400 AP). The Reasons for the Prohibition of Istighfar for the Polytheists, Infidels and Hypocrites in the Holy Qur'an. *Journal of Studies of Qur'anic Sciences*, 3(7), pp. 141-166. Doi: 10.22081/jqss.2021.60286.1106



علّة منع القرآن الكريم من الاستغفار للمشركين والكفار والمنافقين

السيد مجتبی میردامادی^٢

ندا هراتي أردستاني^١

تاریخ القبول: ١٤٤٢/١١/١٢

تاریخ الاستلام: ١٤٤٢/٠٧/١٢

المخلص

تقضي التعاليم الإسلامية بعدم إمكانية النجاة ونيل السعادة الإنسانية دون المغفرة الإلهية. وطلب المغفرة هي موهبة لا يناهها كل واحد؛ لأن الغفران الإلهي إنما يناله العبد عندما يتمكن من قبول الحق وإصلاح أعماله وهو ما يمكن تحقيقه بالتوبة. إن المذنب إذا اتبته إلى عصيانه وعرف أنه قد تجاوز الحدود والقوانين الإلهية يكون قد هباً الوسيلة لمغفرته. والسؤال الذي يطرح نفسه هنا هو أنه هل يجوز - في المنظار القرآني - طلب المغفرة للكفار والمشركين والمنافقين؟ يبحث المقال الحالي هذا الموضوع بمنحى توصيفي تحليلي وبأسلوب مكثبي ليصل إلى نتيجة هي أنه طبقاً للآيات القرآنية فإن الكفار والمشركين والمنافقين لا تشملهم المغفرة الإلهية، وأن الآخرين قد نبهوا عن طلب الاستغفار لهم، وأن هذا الأمر والنهي قد تم التأكيد عليه بالنفي المؤكد في بعض الآيات وهو ما يعتبر أعلى درجة من النهي المستقيم. وهذا المنع إذا أخذنا بنظر الاعتبار النهي عن الاستغفار بعد الموت يكون بطريق أولى ومن فحوى الكلام جارياً في حياتهم أيضاً.

الكلمات المفتاحية

العفو، التوبة، الاستغفار، الكفار، المشركون، المنافقون.

١. خريجة السطح الثالث للحوزة، مركز مديرية الحوزة العلمية النسائية، طالبة دكتوراه قسم علوم القرآن والحديث في الجامعة الإسلامية الحرة طهران. طهران، إيران (الكاظم المسؤول).
٢. مساعد أستاذ في جامعة طهران، إيران.

✳ هراتي أردستاني، ندا، ميردامادي، السيد مجتبي. (١٤٤٢). علّة منع القرآن الكريم من الاستغفار للمشركين والكفار والمنافقين. مجلة فصلية علمية - محكمة دراسات في علوم القرآن، ٣(٧)، صص ١٤١ - ١٦٦.

Doi: 10.22081/jqss.2021.60286.1106

١٤٠
مجله الدراسات القرآنية

سال سوم، شماره اول، بهار ١٤٠٠ (پیاپی ٧)



چرایی منع از استغفار برای مشرکان، کفار و منافقان در قرآن کریم

سیدمجتبی میردامادی^۱

ندا هراتی اردستانی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۶

چکیده

بنابر آموزه‌های اسلامی، رستگاری و رسیدن به سعادت انسان بدون غفران الهی ممکن نیست. طلب مغفرت، موهبتی است که نصیب هر شخصی نمی‌شود؛ زیرا آموزش الهی این گونه محقق می‌گردد که بنده بتواند با رضایت حق و اصلاح اعمالش به آن دست یابد که این کار نیز با توبه امکان‌پذیر است. گناهکار در صورتی که متوجه عصیان خود شود و بداند که به حدود و قوانین الهی تجاوز کرده، وسیله مغفرت خود را فراهم می‌آورد. پرسشی که اینجا مطرح است اینکه آیا طلب مغفرت برای کافران، مشرکان و منافقان از دیدگاه قرآن کریم جایز است. این نوشتار که با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای، این موضوع را بررسی کرده است، به این نتیجه می‌رسد که طبق آیات قرآن، کفار، مشرکان و منافقان، مشمول مغفرت الهی نمی‌شوند و دیگران از طلب استغفار برای آنان نهی شده‌اند و این منع در برخی آیات با نفی مؤکد بیان شده است که از نهی مستقیم بالاتر است. این منع با توجه به نهی از استغفار بعد از مرگ، به طریق اولی و فحوای کلام، در زنده‌بودنشان هم جاری است.

کلیدواژه‌ها

عفو، توبه، استغفار، کفار، مشرکان، منافقان.

۱. فارغ‌التحصیل سطح ۳ حوزوی مرکز مدیریت حوزه علمیه خواهران؛ دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
mfnooshani@yahoo.com
۲. استادیار دانشگاه تهران، ایران.
mirdamadi_77@ut.ac.ir

* هراتی اردستانی، ندا؛ میردامادی، سیدمجتبی. (۱۴۰۰). چرایی منع از استغفار برای مشرکان، کفار و منافقان در قرآن کریم. فصلنامه علمی - ترویجی مطالعات علوم قرآن، ۳(۷)، صص ۱۴۱-۱۶۶.

Doi: 10.22081/jqss.2021.60286.1106

مقدمه

بحث مغفرت و توبه از آغاز هبوط حضرت آدم علیه السلام وجود داشته و به طور مداوم در زندگی انبیای الهی و پیروان آنان بوده است و تا قیامت خواهد بود. مغفرت (پوشاندن) به حسب اعتبار، متفرع بر عفو و نتیجه آن است؛ چون هر چیزی اول باید گرفته شود تا بعد پنهان گردد. خداوند نیز اول گناه بنده‌اش را می‌گیرد و بعد می‌پوشاند و گناه بنده خطاکار را نه نزد خودش و نه نزد دیگران برملا نمی‌کند (بقره، ۲۸۶؛ نساء، ۹۹) عفو و مغفرت از نظر مفهومی، دو چیز مختلف‌اند و یکی متفرع بر دیگری است؛ ولی به حسب خارج و مصداق یک چیزند.

در آموزه‌های پیامبران سخن از جلب مغفرت الهی از طرق مختلف به‌ویژه توبه مطرح است که آیات و روایات به‌طور گسترده بدان پرداخته‌اند و پس از آن، دانشمندان اسلامی در اخلاق، عرفان، کلام و فقه موضوع مغفرت را مطرح و ابعاد آن را بررسی کرده‌اند. آنچه موضوع پرسش است، این است که با توجه به فراگیری رحمت و مغفرت الهی، آیا می‌توان برای مشرکان، کافران و منافقان طلب مغفرت کرد و آمرزش آنان را از خداوند رحمان درخواست نمود یا خیر. اگر پاسخ منفی باشد، طلب غفران حضرت ابراهیم علیه السلام برای آزر که مشرک بود، چگونه قابل توجه است؟ قرآن کریم استغفار حضرت ابراهیم علیه السلام برای آزر را مطرح کرده است؛ بنابراین کتاب‌های تفسیری، اخلاقی و حدیثی را می‌توان به‌عنوان پیشینه نظری موضوع تحقیق تلقی کرد.

۱. مفهوم مغفرت

واژه مغفرت در لغت به معنای پوشاندن، مستور کردن و پوشاندن هر چیزی از ناپاکی است. به چیزی که سر را می‌پوشاند و حفظ می‌کند، «مَغْفَرٌ» می‌گویند. مغفرت گناهان از سوی خداوند به معنای پوشاندن و ناپدید کردن آنها است (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۴۰۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۰۹؛ قرشی، ۱۳۶۱، ج ۵، ص ۱۰۷). برخی لغویان، یگانه معنای اصلی ماده «غفر» را از بین بردن اثر دانسته و معانی دیگر چون ستر (پوشاندن) و صفح (درگذشتن) را

از لوازم معنای اصلی دانسته‌اند؛ البته این گونه نیست که ستر موجب از بین بردن اثر باشد، بلکه ستر پیش از غفران است (مصطفوی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۴۰).

واژه غفران و مغفرت در اصطلاح عبارت است از اینکه خداوند بنده را از اینکه تماس با دوزخ داشته باشد و عذاب به او برسد، مصون می‌دارد (اعراف، ۱۵۵). امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَّصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَعُلْتُ وَ كَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ قَالَ يُسِيئُ مَلَكِيهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ يُوحِي إِلَيَّ جَوَارِحِهِ أَكْثَمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ وَ يُوحِي إِلَيَّ بِقَاعِ الْأَرْضِ أَكْثَمِي مَا كَانَ يَعْْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ فَيُلْقِي اللَّهُ حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ؛ چون بنده توبه نصوح (توبه واقعی) کرد، خدا او را دوست دارد و گناه او را در دنیا و آخرت مستور می‌کند؛ بدین گونه که آنچه فرشتگان نوشته‌اند از یادشان می‌برد و به جوارحش دستور می‌دهد که گناهان او را پوشانید و به قطعه‌های زمین وحی می‌کند که آنچه روی شما عمل کرده کتمان کنید؛ پس بنده، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که هیچ چیز بر گناه او گواه نیست» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۳۰). در این روایت دو واژه «کتمان» و «ستر» آمده است؛ یعنی پس از توبه واقعی گناه مستور و پوشانده می‌شود، نه اینکه از بین برود، چون موجود را معدوم شدنی نیست (قرشی، ۱۳۶۱، ج ۵، ص ۱۱۰)؛ البته شاید مستور شدن گناه پس از توبه بدین صورت باشد که بر اثر توبه، گناهان به حسنات مبدل می‌گردد؛ همان گونه که قرآن می‌فرماید: کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل شایسته نمایند، خداوند گناهانشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند (فرقان، ۷۰).

۲. استغفار زمینه‌ساز مغفرت

انسانی که انگیزه‌اش در همه رفتارهایش خدایی باشد، نه ناشی از هوای نفسانی و خواسته‌های نامشروع و هنگام عمل نیز مواظب باشد عملش دچار آفاتی مانند ریا، سمعه، عجب، تکبر و دیگر صفات رذیله نشود، تردیدی در قبولی اعمالش نخواهد بود. مهم‌ترین معیار فردی زمینه‌ساز مغفرت، استغفار است. از آیات و روایات فهمیده می‌شود منظور از استغفار، تنها گفتن و تکرار جمله خدایا مرا ببخش یا «اللهم اغفر لی» نیست،

بلکه روح استغفار یک حالت پشیمانی، بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است. در حقیقت استغفار، طلب غفران با زبان و عمل است (خسروی حسینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۰۳). طلب مغفرت در صورتی حقیقی است که ندامت قلبی و پشیمانی از خطا وجود داشته باشد (مصطفوی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۵۴). استغفار و طلب آمرزش باید مقرون به توبه باشد؛ زیرا استغفار بدون توبه و اصرار بر معصیت همانند مسخره کردن خداوند است (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۲۰۹).

استغفار و توبه مفهومی نزدیک به هم دارند؛ ولی میان آنها تفاوت است: ۱. استغفار طلب آمرزش است به وسیله دعا و انابه؛ ولی توبه پشیمانی از معصیت و تصمیم بر تکرار نکردن آن است؛ ۲. استغفار طلب مغفرت برای گناهان گذشته است، نه گناهان آینده؛ ولی توبه طلب مغفرت از گناهان گذشته و تعهد بر ترک گناهان آینده است (نجفی خمینی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۱۹)؛ ۳. در توبه درخواست لقای خداوند و درک وصل او منظور است؛ ولی در استغفار درخواست آمرزش خود و رفع موانع و حجابها مد نظر است (مصطفوی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۸۵)؛ ۴. توبه مختص گناهکاری است که حقیقتاً از عمل خود پشیمان است؛ ولی استغفار دعا و به معنای طلب مغفرت است (طیب، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۲۷۶)؛ ۵. از آنجا که استغفار نوعی دعا و ذکر است که به وسیله آن، بنده در برابر خدا عذر تقصیر می آورد، آدمی می تواند درباره خود و دیگران، حتی مردگان استغفار کند و آن پاکی و سبکباری را برای همه طلب کند؛ در حالی که هیچ کس نمی تواند از طرف دیگری توبه کند. پس استغفار آمرزش خواهی از گناهان برای پیراستن روح از آلودگی ها و نابودی باورها و اعمالی مانند شرک و معصیت است و توبه اقدام برای آراستن روح به صفات پسندیده، مانند توحید و ایمان و امثال فرمانهای الهی است؛ در نتیجه استغفار، طلب آمرزش است؛ ولی توبه بازگشت به خدا در مقام عمل (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۲۰۸)؛ ۶. توبه بازگشت به سوی خدا همراه با پشیمانی از ارتکاب گناه، به امید بخشش است؛ ولی استغفار مفهوم گسترده ای دارد. استغفار طلب آمرزش است، اما نه تنها از گناهی که شخص مرتکب شده است، بلکه از هر نوع قصور و تقصیر و ترک اولایی که از شخص سرزده است، حتی طلب آمرزش از کارهای خیری که انجام داده،

درحالی که می‌توانسته بهتر از آن را انجام دهد یا کارهایی که موظف به انجام آن نبود، ولی می‌دانسته که انجام آنها مورد پسند خدا است یا عملی که از گناه بودن آنها اطلاع نداشته و از روی ناآگاهی انجام داده است. درواقع کسی که استغفار می‌کند، می‌خواهد پاک، خالص و سبکبار باشد و از آثار گناهان در امان بماند.

شایان توجه است تفاوت‌هایی که میان دو واژه توبه و استغفار گفته شد، در صورتی است که این دو واژه در آیات قرآن با هم به کار رفته باشند؛ ولی در صورتی که هر یک از این دو واژه به صورت جداگانه در آیات قرآن به کار روند، ممکن است به هر دو معنا باشند.

۳. عدم تأثیر استغفار برای منافقان، مشرکان و کفار

افراد گناهکار در صورتی که متوجه گناه خود باشند و بدانند که با این عمل به حدود و قوانین الهی تجاوز می‌کنند و عناد نداشته باشند، دیر یا زود به فکر چاره می‌افتند و وسیله مغفرت خود را فراهم می‌سازند؛ ولی فردی که متوجه گناه خود نیست، یا عناد دارد یا سیئه در نظرش حسنه جلوه کرده و هرگونه تجاوز و تعدی را بر اثر جهلی که بر روح او حاکم است، عین صواب و حق می‌پندارد، هرگز به فکر چاره نیفتاده و درصدد جبران گناهش و توبه و استغفار بر نمی‌آید.

منافق از دسته دوم است؛ زیرا وی به اسلام و ایمان تظاهر می‌کند و همه‌اش خودنمایی است و از ایمان واقعی او به خدا و رسول، خبری نیست و درحقیقت مصداق جاهل مرکبی است که از اشتباه و نادانی خود آگاهی ندارد؛ روی همین حالت نفسانی (جهل مرکب) است که هرگاه به یکی از منافقان عصر رسالت پیشنهاد می‌شد که خدمت پیامبر ﷺ برسند تا درباره آنان طلب آموزش کند، سرهای خود را به‌عنوان مسخره و اینکه احتیاجی به چنین طلب مغفرتی ندارند، تکان می‌دادند و متکبرانه از این پیشنهاد رویگردان بودند؛ چون به مقام رسالت معتقد نبودند و آیین او را از صمیم دل نپذیرفته بودند. این شیوه رویگردانی از عمل به پیشنهاد سودمند، اختصاص به منافق ندارد، بلکه هر ملتی که به نادانی خود پی نبرد، هیچ‌گونه اصلاحی در میان آنان با دست

خود آن ملت انجام‌پذیر نخواهد بود. از این نظر، دانشمندان گفته‌اند هدایت گروهی که در جهل بسیط (کسانی که به جهل و نادانی خود توجه دارند) بسیار آسان است؛ ولی راهنمایی گروهی که در جهل مرکب‌اند (نمی‌دانند و تصور می‌کنند که می‌دانند) بسیار مشکل‌تر و احياناً محال است.

اهل تساهل می‌گویند به افکار دیگران و به مقدساتشان احترام بگذارید؛ اما قرآن می‌گوید باصراحت اعلان کنید که ما از کافران بیزاریم: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ؛ ما به شما کافریم و برای همیشه بین ما و شما دشمنی برقرار خواهد بود، مگر اینکه ایمان بیاورید» (ممتحنه، ۴)؛ یعنی از اینکه تعداد شما اندک است نترسید؛ از اینکه آنان دارای ثروت، علم، فناوری و صنایع پیشرفته هستند، واهمه نداشته باشید؛ چون شما خدا را دارید. اگر اهل استقامت و پایداری باشید، خدا شما را یاری خواهد کرد. الگوی سازش‌ناپذیری با کفار و مشرکان در قرآن، حضرت ابراهیم علیه السلام است. تنها یک مورد است آن حضرت برای آزر که مشرک بود طلب آمرزش کرد (ممتحنه، ۴). حضرت ابراهیم علیه السلام پس از گفتگوی بی‌نتیجه‌ای که با آزر داشت، از روی رحمت و لطف و به سبب حقی که به گردنش داشت، گفت: برای تو استغفار خواهم کرد. قرآن به مسلمانان می‌گوید: شما اگر با کافری مواجه شدید، چنان‌که ابراهیم علیه السلام با آزر مواجه شد، حتی وعده استغفار هم به او ندهید؛ بگویید دشمنی ما با شما تا ابد ادامه خواهد یافت و هرگز برای شما استغفار نخواهیم کرد. باید به این آموزه قرآن تاسی کرد. حقیقتی که اسلام از ما می‌خواهد، در این نوع مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز است (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۰). در مورد مشرکان نیز با اعلام برائتی که در آغاز سوره توبه از آنان شده است و آیاتی که درباره سختگیری و شدت عمل در حق مشرکان نازل گردید، می‌توان گفت زنده و مرده مشرکان یکی است و برای مردگان آنان هم نباید از خدا طلب آمرزش کرد: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (توبه، ۱۱۳). این آیه ناظر به کار کسانی است که بعضی از خویشان‌شان مشرک از دنیا رفته بودند و اینان از سر دلسوزی، برای آنان از خدا آمرزش می‌طلبیدند تا حداقل تخفیفی در عذاب

آنان باشد. این آیه به طور کلی رابطه عاطفی میان مسلمان و مشرک را حتی پس از مرگ او قطع می‌کند. مشرک اگرچه نزدیک‌ترین خویشاوند باشد، شایستگی دلسوزی ندارد و باید تمام پیوندها قطع شود و مشرک آن‌چنان از رحمت خدا دور است که اگر پیامبر هم در حق او طلب آمرزش کند، خدا او را نخواهد آمرزید.

کافر، منافق و مشرک زمینه آمرزش خود را از بین برده‌اند: «سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَشْتَغَفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (منافقون، ۶). چه برای آنان استغفار کنی، چه نکنی، بی‌اثر است؛ زیرا آنان کافرند و خدا کافر را هدایت نمی‌کند؛ یعنی آنان را به مقصد اصلی انسانیت و سعادت نمی‌رساند. در علت ممنوع‌بودن این طلب آمرزش می‌توان گفت طلب آمرزش برای کسی که دشمن خدا است و خدا اراده کرده او را عذاب کند، یک نوع مقابله با اراده حتمی خدا است. طلب آمرزش نه تنها به حال آن شخص سودی ندارد و خدا او را نمی‌آمرزد، بلکه نوعی بی‌ادبی در برابر خدا به‌شمار می‌رود و این منع مقبولیت استغفار شامل قبل و بعد از مرگ می‌شود؛ زیرا با توجه به نهی از استغفار بعد از مرگ این دسته افراد به طریق اولی و فحوای کلام این منع در زنده‌بودنشان هم جاری است؛ چون فردی که از دنیا رفته و فرصت توبه را از دست داده، بیشتر محتاج مغفرت الهی است و در جای دیگر می‌فرماید: چه برایشان آمرزش بخواهی یا نخواهی یکسان است؛ حتی اگر برایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی، خدا آنان را نمی‌آمرزد (توبه، ۸۰؛ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۱۴۸؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، صص ۳۵۱-۳۵۲). در ادامه آیه، علت بی‌تأثیربودن استغفار برای آنان را کفر ایشان به خدا و رسول و نبودن زمینه هدایت در گروه فاسقان می‌شمرد. منافقان بر اعتقاد باطل و رفتار زشت خویش اصرار داشتند و همین امر مانع پذیرش استغفار آنان است. بسیاری از تفاسیر اهل سنت، ضمن نقل روایاتی، استغفار رسول خدا ﷺ برای منافقان را سبب نزول آیه ۸۰ توبه دانسته‌اند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۲۶۴؛ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۱۴۷) که این نظر به دو جهت مخدوش است: اولاً آیات سوره توبه در اواخر عمر پیامبر ﷺ نازل شده‌اند؛ درحالی که همه سوره‌های مکی و بیشتر سوره‌ها و آیات مدنی، پیش از آن فرود آمده‌اند و تدبیر در آن نشان می‌دهد که هرگز امیدی در نجات کافران و منافقان نبوده و نمی‌توان

تصور کرد که وضع آنان بر رسول خدا ﷺ پنهان بوده یا از بی تأثیر بودن استغفار برای آنان خبر نداشته است تا بخواهد با اصرار در استغفار برای آنان زمینه آمرزششان را فراهم سازد؛ ثانیاً با توجه به اصرار منافقان بر اعتقاد باطل خویش، آمرزش خواهی برای ایشان باعث ترغیب آنان به ادامه روش و اعتقاد باطلشان می شد (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۱۴۷؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۵۴). اصولاً کسی که زمینه راهیابی را از دست دهد، همه نیروهای ادراکی و تحریکی خود را تباه می کند و دیگر قدرت ادراک و کار درست را نخواهد داشت؛ از این رو است که خدا هرگز مشرک را نمی آمرزد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (نساء، ۴۸).

مشرک فطرت توحیدی خود را دفن کرده است و بر بالای گور فطرت، قصر شهوت و غضب بنا نهاده و در آنجا خود را فریب داده است: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس، ۱۰). کسی که اصل فطرت توحیدی را دفن نکند، گرچه گناه کرده باشد، می تواند به وسیله باران رحمت و شفاعت و استغفار شکوفا شود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس، ۹). مشرکان چون به توحید و وحی، کفر ورزیدند، خداوند آنان را نمی آمرزد و هدایتشان نمی کند. منظور از هدایت، هدایت تکوینی است، و گرنه هدایت تشریحی به معنای ارائه طریق تا آخرین لحظه برای کفار و منافقان و مشرکان وجود دارد: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» (انسان، ۳)؛ «وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» (فرقان، ۳۱)؛ زیرا همگان تا پایان عمر مکلف اند و تکلیف بدون قدرت و راهنمایی از ناحیه خداوند متصور نیست.

۴. پیامبران و نهی از استغفار برای مشرکان

استجاب دعا دارای شرایطی است که از جمله آنها، قابلیت فردی است. خداوند بندگان خود را به دعا و درخواست از خود دعوت کرده و فرموده است: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؛ مرا بخوانید تا شما را استجاب کنم» (غافر، ۶۰). درست است که خدا به دعا دستور داده است، ولی استجاب دعا شرایطی دارد که از جمله آنها، قابلیت فردی است که می خواهیم برای او دعا کنیم. دعا درباره افراد مرتدی که با اختیار، ایمان به خدا را ترک کرده و کفر را برگزیده اند و با این حالت از دنیا رفته اند، از این قبیل است که

خود آنان قابلیت استجاب دعا را از بین برده‌اند؛ بنابراین قرآن پیامبر و مومنان را از دعا و طلب آمرزش برای آنان نهی کرده است.

از بررسی آیاتی که درباره طلب آمرزش پیامبران برای افراد مجرم وارد شده است، فهمیده می‌شود مردم خدمت پیامبران می‌رسیدند و از آنان درخواست می‌کردند به دلیل قرب و مقامی که در پیشگاه خداوند دارند، برای آنان طلب مغفرت کنند؛ یعنی از خداوند بخواهند که خدا از گناهان آنان درگذرد. لطف خدای رحمان و رحیم که عین رحمت است و پیامبر ﷺ مظهر رحمت او است، اقتضا می‌کند که رحمتش ملعونان را فراگیرد و آنان را نیز پیامرزد؛ درحالی که نه تنها چنین نکرده، بلکه فرموده است: اگر کسی بر اثر دشمنی با خدا و دین او مورد لعن و نفرین قرار گرفت، کسی حق ندارد برایش استغفار کند؛ خواه پیوند قومی با او داشته باشد یا پیوند ظاهری دینی (توبه، ۱۱۳). ممکن است گفته شود خداوند در این آیات، از استغفار برای مشرکان نهی کرده است، نه مسلمان خطاکار و منافق؛ ولی دو قرینه داخلی در آیه هست که آنها را از اختصاص داشتن به مشرکان خارج می‌کند: اصحاب الجحیم بودن و عدو الله بودن. افزون بر این، مطلقاتی مانند «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸) قرینه خارجی بر تعمیم‌اند؛ بنابراین، هر کسی این ویژگی‌ها را داشته باشد، قابلیت استغفار ندارد، حتی اگر اظهار اسلام کند (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۲۰۰).

منع یادشده در آیه ۱۱۳ سوره توبه، به سبب عدم تأثیر استغفار برای مشرکان و بیهوده بودن آمرزش‌خواهی در حق آنان است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۵۱). نیز استغفار، نوعی اظهار محبت به مشرکان و پیوند با ایشان است که در بسیاری از موارد از آن نهی شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۸، ص ۱۵۵). برخی منع استغفار برای مشرکان را بدین سبب دانسته‌اند که در بین متمایل‌شدگان به ایمان و اسلام، نوعی مفسده پدید می‌آید؛ زیرا در صورت پذیرش استغفار برای مشرکان، این گمان پدید می‌آید که مؤمنان در این جهت هیچ‌گونه برتری بر مشرکان ندارند (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۴۴). در آیه «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ...» (توبه، ۱۷). نفی از باب شأنیت است؛ یعنی انجام این کار در صلاحیت مشرکان نیست. تعبیر «ماکان» در اول

۱۴۹

مُطَالَعَاتُ الْقُرْآنِ

چراغی منع از استغفار برای مشرکان، کفار و منافقان در قرآن کریم

آیه، دلالت بر نفی مؤکد دارد که از نهی مستقیم بالاتر است و در این تعبیر، شأن پیامبر ﷺ و مؤمنان از این کار، بالاتر دانسته شده است.

یکی دیگر از عواملی که پیامبر و مؤمنان حق ندارند برای مشرکان طلب مغفرت کنند، این است که طلب رفع عقاب، برای کسانی که عذابشان قطعی است، روا نیست؛ زیرا آنان با سوء اختیار خود زمینه فیض‌پذیری را از بین برده‌اند. قرآن درباره عذاب قوم لوط می‌گوید: خداوند فرشتگانی اعزام کرد تا بر قوم لوط عذاب نازل کنند و آن منطقه را ویران کنند. وقتی فرشتگان به صورت مهمان بر حضرت ابراهیم ﷺ وارد شدند، گفتند: ما اهل این قریه را هلاک می‌کنیم؛ چون اهلش ظالم بودند. حضرت ابراهیم ﷺ گفت: لوط پیغمبر در آنجا است. فرشتگان عرض کردند: ما لوط و اهلش را به استثنای همسرش، نجات می‌دهیم (عنکبوت، ۳۱-۳۲). خداوند به حضرت ابراهیم ﷺ فرمود: ای ابراهیم از این خواسته در گذر؛ زیرا این عذاب برای قوم لوط قطعی است (هود، ۷۶). عذاب قطعی را با شفاعت و استغفار نمی‌توان برطرف کرد. اگر سبب عذاب در حد اقتضا باشد، نه در حد علت تامه، با شفاعت و استغفار برطرف می‌شود؛ ولی اگر به حد علت تامه برسد، دیگر جایی برای استغفار و شفاعت نیست. پس کوشش پیامبران این است که انسان‌ها از شرک و کفر نجات پیدا کنند تا از عذاب قطعی برهند. وقتی از عذاب قطعی نجات پیدا کردند و به محدوده ایمان و اسلام وارد شدند، تأثیر گناهان آنان در عذابشان در حد اقتضا است، نه در حد علت تامه و از این رو استغفار اولیای الهی در دنیا و شفاعت شافعان در آخرت، درباره آنان مؤثر است. نفی طلب آمرزش مربوط به زمانی است که پیامبر و مؤمنان یقین پیدا کرده‌اند که آن شخص اهل جهنم است و این یقین یا از راه وحی به دست می‌آید یا انسان در لحظه‌های آخر عمر آن شخص پیش او باشد و ببیند که او مشرک از دنیا رفت؛ بنابراین، از طلب آمرزش برای مشرکی که امید بر هدایت او وجود دارد، نهی نشده است.

اگر انبیا اجازه طلب استغفار برای کافران از جانب خداوند را ندارند، چرا حضرت نوح ﷺ نجات فرزند کافرش را از خدا خواست؟ پاسخ: حضرت نوح ﷺ چیزی برخلاف سنت الهی، از خداوند طلب نکرد و تنها گفت: خدایا تو وعده دادی که اهللم را حفظ

کنی، پس چرا فرزندم به کام طوفان فرورفت؟ خداوند فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (هود، ۴۶). مراد من از نجات اهل تو نجات فرزندان جسمانی تو نبود؛ زیرا فرزند ناصالح، اهل تو نیست: «لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ؛ درباره ستمکاران با من سخن نگو و پیشنهاد نده» (هود، ۳۷). نوح عليه السلام نیز تنها درباره فرزندش براساس وعده خداوند سخن گفت و درباره ستمگران سخنی نگفت. خداوند نیز فرمود: چون او از اهل تو نبود، صلاحیت نجات پیدا نکرد. استغفار پیامبر تنها در صورتی اثر می گذارد که زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود. اگر آنها توبه کنند و سر تسلیم در مقابل حق فرود آورند، استغفار پیامبر و شفاعت او مسلماً مؤثر است، در غیر این صورت کمترین اثری نخواهد بخشید؛ به همین جهت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ احد در جریان شکسته شدن دندانش به دست مشرکان، برای آنان طلب آمرزش کرد و گفت: «اللهم اغفر لقومي فانهم لا يعلمون». این بدان جهت بود که هنوز بر هدایت آنان امید داشت (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۱۶۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۰، ص ۱۱۷).

۱۵۱

مُظَالِمَاتُ الْقُرْآنِ

جراحی منع از استغفار برای مشرکان، کفار و منافقان در قرآن کریم

سرانجام خداوند در سوره توبه دستور به شدت عمل در برابر کفار و منافقان می دهد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَاَبْسُ الْمَصِيرُ» (توبه، ۷۳)؛ ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و در برابر آنها روش سخت و خشنی در پیش گیر. سپس خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد روش صریح و محکم تری در برابر آنان اتخاذ کند تا برای همیشه فکر نفاق از مغزهای دیگران برچیده شود: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَآثُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ؛ هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان و بر کنار قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) نایست! چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و درحالی که فاسق بودند از دنیا رفتند!» (توبه، ۸۴). در پایان آیه خداوند بار دیگر دلیل این دستور را روشن می سازد که این حکم بدان جهت است که آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند و درحالی که فاسق و مخالف فرمان خدا بودند، از دنیا رفتند. درحقیقت این نوعی مبارزه منفی و درعین حال مؤثر در برابر گروه منافقان است و مسلمانان امروز نیز باید از روش های مشابه با آن استفاده کنند.

۵. طلب استغفار حضرت ابراهیم علیه السلام برای عمویش

قرآن کریم پس از طرح ممنوعیت استغفار برای مشرکان در آیه ۱۱۳ توبه، به سر استغفار حضرت ابراهیم علیه السلام برای آزر اشاره می‌کند که این آمرزش خواهی، زمانی بود که ابراهیم علیه السلام همچنان به ایمان آوردن آزر امیدوار بود؛ به همین سبب برای هدایتش به راه راست، به وی وعده آمرزش خواهی داد و به این وعده وفا کرد؛ اما زمانی که دشمنی او با خدا آشکار شد، از وی تبری جست (توبه، ۱۱۴). در روایتی ذیل آیه ۱۱۴ سوره توبه آمده که ابراهیم علیه السلام ایمان آوردن آزر را شرط استغفار برای او قرار داد و پس از آنکه دشمنی آزر با خدا برای ابراهیم روشن شد، از وی بیزاری جست (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۷؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۷۴). در شأن نزول آیه ۱۱۴ سوره توبه آمده که برخی مسلمانان، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا برای نیاکان ما که در زمان جاهلیت مرده‌اند، از خدا بخشش نمی‌طلبی؟ خداوند با نزول آیه یادشده به آنها پاسخ داد که پیامبر و مؤمنان، حق استغفار برای مشرکان را ندارند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۱۵). در شأن نزول دیگری آمده است امام علی علیه السلام آمرزش طلبی مسلمانی را برای پدر و مادر مشرک خویش شنید و به او اعتراض کرد. وی گفت: پس چگونه ابراهیم برای پدر مشرک خویش از خدا آمرزش خواست؟ امام پرسش او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانید؛ آن‌گاه آیات ۱۱۳-۱۱۴ توبه نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۱۵).

در برخی تفاسیر آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زمان احتضار عمویش ابوطالب بالای سر او حاضر شد و به او پیشنهاد کرد شهادتین را بگوید و مسلمان شود؛ ولی او نپذیرفت و گفت: من بر دین عبدالمطلب هستم و از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تا وقتی که از سوی خدا نهی نشده‌ام، همواره برای او طلب آمرزش خواهم کرد. پس این آیه نازل شد (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۱، ص ۳۰؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۸۲). از دیدگاه محققان این شأن نزول پذیرفتنی نیست، که برای آن ادله متعددی ارائه شده است از جمله:

۱. این روایت از نظر سند ضعف است؛ چون سعید بن مسیب آن را نقل کرده که در برخی منابع رجالی مذمت شده است و برخی نیز از اظهار نظر درباره وی خودداری کرده‌اند (خویی، ۱۳۹۰، ج ۹، صص ۱۳۲-۱۴۵)، افزون بر این، بعضی منابع دیگر، روایت سعید

بن مسیب را به سبب دشمنی او با اهل بیت علیهم السلام فاقد اعتبار می دانند (امینی نجفی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۸، ص ۱۵۹).

۲. زمان وفات ابوطالب با زمان نزول این آیات فاصله بسیاری دارد. این آیات ۱۲ سال پس از وفات ابوطالب نازل شده‌اند. سوره توبه در سال نهم هجری نازل شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳)؛ درحالی که وفات ابوطالب در سال دهم بعثت بوده است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۷۳)؛ بنابراین، شأن نزول یادشده در متن خود از جهت تاریخی دارای تضاد است تا جایی که برخی تفاسیر در حل آن، توجیهاات نامقبولی چون دوبار نازل شدن این آیه (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، صص ۵۷-۵۸) یا امکان استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوطالب از زمان وفات او تا هنگام نزول آیه را مطرح کرده‌اند (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۲۰۸).

۳. آیه ۱۱۴ سوره توبه فقط درباره پیامبر نیست، بلکه مومنان را نیز دربرمی گیرد.

۴. حدیث مربوط به ابوطالب اگر صحیح هم باشد، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نشده است، بلکه سخن شخصی به نام سعید بن مسیب است که سخن وی برای ما حجت نیست (دروزه، ۱۴۲۱ق، ج ۹، ص ۵۴۲).

۵. اگر ابوطالب با شرک از دنیا رفته است، چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله سال‌ها به عمومی مشرک خود اظهار دوستی و ابراز محبت داشته است؛ درحالی که خداوند آشکارا و مکرر او را از محبت به مشرکان باز داشته بود (مجادله، ۲۲).

پس روشن شد که این شأن نزول صحیح نیست؛ هرچند برخی عالمان اهل سنت برای درست نشان دادن آن کوشیده و احتمالاتی را مطرح کرده‌اند که حتی برای محققان خودشان نیز پذیرفتنی نیست (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۱۵؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۲۱۵). در بخشی از همین شأن نزول، ابوطالب اظهار کرد من بر دین عبدالمطلب هستم و موحدبودن عبدالمطلب از نظر شیعه و بسیاری از اهل سنت، مسلم است (مفید، ۱۴۱۳ق، صص ۴۵-۴۶)، از عباس بن عبدالمطلب نیز نقل شده است ابوطالب پیش از وفات، به توحید و رسالت اقرار کرد و اشعار به جای مانده از وی، مؤید این مطلب است (امینی نجفی، ۱۳۶۸، ج ۷، صص ۳۵۰-۳۸۴). برخی نیز معتقدند ابوطالب ایمان خود را کتمان می کرد تا بدین وسیله

بتواند از رسول اکرم ﷺ بهتر حمایت کند. در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز ابوطالب به اصحاب کهف و مؤمن آل فرعون تشبیه شده است (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۴۸). امام رضا علیه السلام به ابان فرمود: اگر به ایمان ابوطالب اقرار نداری، سرانجام تو آتش است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۵، ص ۱۱۰).

دانشوران اسلامی بر این امر اتفاق نظر دارند که برای مشرکی که در حال شرک و کفر از دنیا رفته، طلب آمرزش جایز نیست؛ ولی در مورد جواز استغفار برای مشرک زنده، اختلاف نظر دارند. تفسیر عبارت «مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (توبه، ۱۱۳) در این اختلاف مؤثر بوده است (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۵، ص ۹۷). گروهی با استناد به عبارت یادشده، استغفار برای مشرکان را تا زمانی که زنده‌اند، جایز دانسته‌اند؛ زیرا جهنمی بودن مشرک تا پیش از مرگ روشن نیست و تا زمانی که زنده است، می‌تواند از شرک دست بردارد و در مسیر حق قرار گیرد؛ بنابراین، می‌توان برای او آمرزش خواست و ابراهیم تا زمانی که آزر زنده بود، برایش استغفار می‌کرد؛ ولی وقتی بر شرک و بت‌پرستی مُرد و جهنمی بودن او آشکار شد، از او بیزاری جست؛ همان‌گونه که در آیه بعد آمده است: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتَاءَهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ؛ وَ طَلَبَ آمْرُضَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِذْ كَانَ فِي الْمَشْرِقِ الْمُبِينِ» (توبه، ۱۱۴). مؤید این دیدگاه، سخن ابن عباس است: ابراهیم پیوسته برای آزر استغفار می‌کرد تا او مُرد و چون در حال شرک از دنیا رفت، برای ابراهیم آشکار شد که او دشمن خدا است و آن‌گاه از او بیزاری جست. مجاهد، قتاده و ضحاک نیز می‌گویند: با مرگ آزر در حال شرک، برای ابراهیم آشکار شد که او دشمن خدا است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۳۴).

برخی از اینکه موضوع استغفار ابراهیم در آیه «وَ اعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِّينَ» (شعراء، ۸۶) پس از گفتگو با بت پرستان مطرح شده، نتیجه گرفته‌اند استغفار حضرت، پیش از خروج از بابل و در زمان حیات آزر بوده است؛ از این رو احتمال استغفار پس از مرگ یا پس از خروج از بابل را نمی‌پذیرند (قرشی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۷۳) بیضاوی ذیل آیه ۱۱۳ سوره

توبه می‌گوید: جهنمی بودن افراد فقط در صورت مُردنشان به حال کفر آشکار می‌شود. وی این آیه را دلیل بر جواز استغفار برای مشرکان در حال حیات دانسته و این استغفار را به طلب توفیق در ایمان معنا کرده است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۷۶). آلوسی نیز آشکار شدن جهنمی بودن را در صورتی می‌داند که کافر بر کفر بمیرد یا جهنمی بودن او از طریق وحی آشکار شود؛ از این رو وی این آیه را دلیل جواز و صحت استغفار برای مشرکان زنده می‌شمرد. برخی مفسران معاصر نیز «تَبَّيَّنَ» را به مرگ یا اعلام خداوند تفسیر کرده، نتیجه گرفته‌اند که استغفار برای مشرک جایز است؛ چه رسد برای کسی که در حال جستجو و بررسی حقیقت باشد یا کسی که با وعده استغفار به حق گرایش می‌یابد. ابراهیم نیز از سخن آزر که گفت «برای مدتی طولانی از من دور شو»، استفاده کرد که آزر در این مدت، قصد تحقیق و تفحص درباره حق را دارد؛ از این رو، به او وعده استغفار داد (مریم، ۴۷). آلوسی در پاسخ کسانی که استغفار برای مشرک را جایز نمی‌دانند، می‌گوید: استغفار اگر حرام باشد، با وعده تجویز نمی‌شود (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲۸، صص ۱۰۵-۱۰۶). بیشتر مفسران با استناد به آیه ۱۱۳ توبه، استغفار برای مشرکان زنده را جایز ندانسته‌اند و تبیین دوزخی بودن کافران را به اظهار کفر و شرک و اصرار بر آن می‌دانند؛ از این رو در صدد توجیه استغفار ابراهیم برای آزر مشرک برآمده‌اند. شیخ طوسی می‌گوید: آزر وعده ایمان و ابراهیم وعده استغفار داد؛ آن‌گاه آزر ابراز ایمان کرد و ابراهیم برای او استغفار کرد؛ سپس خداوند به او وحی کرد که ایمان آزر منافقانه بوده است و ابراهیم از او تبری جست (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۰۹). ابوالفتوح رازی معتقد است آزر به ابراهیم وعده ایمان داد و حضرت برای او به صورت مشروط، استغفار کرد (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۶۰). زمخشری می‌گوید ابراهیم به پدرش وعده استغفار داد و مادامی که امید به هدایت وی داشت، برای او استغفار می‌کرد و شاید او گمان داشت استغفار برای کفاری که به هدایت وی امید است، جایز باشد؛ چون عقل آن را تجویز می‌کند و دلیل شرعی هم بر منع آن نبود (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۵). برخی دیگر مفسران معتقدند آزر وعده ایمان داد و ابراهیم برای او استغفار کرد تا ایمان وی محقق شود و بعد که ایمان نیاورد، از او تبری جست (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۲۱۰).

۱۵۵

مُطَالَعَاتُ الْقُرْآنِ

جرائی منع از استغفار برای مشرکان، کفار و منافقان در قرآن کریم

برخی گفته‌اند مقصود از استغفار ابراهیم برای آزر، دعوت او به ایمان بوده است (فخرالدی رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۲۱۰). گروهی توجیه کرده‌اند که ابراهیم برای آزر، استغفار نکرد، بلکه وعده استغفار داد و آنچه جایز نیست، استغفار است. برخی این قول را خلاف ظاهر قرآن می‌دانند؛ زیرا از قرآن فهمیده می‌شود ابراهیم به وعده خود عمل کرد (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۶۰). به گفته برخی مفسران، ابراهیم آزر را مؤمن می‌پنداشت و همواره برای او استغفار می‌کرد؛ ولی در روز قیامت برای او آشکار می‌شود که آزر ایمان نداشته است؛ از این رو او بی‌زاری می‌جوید (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۶۴). حسن بصری از آیه ۱۱۴ توبه برداشت کرده است استغفار برای مشرک در صورتی که وعده ایمان آوردن دهد، جایز است (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۵۸۰)، در اینکه ابراهیم علیه السلام مرتکب گناهی نشده است، شکی نیست؛ زیرا آیه بعدی این نکته را روشن می‌سازد: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِثْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»؛ و استغفار ابراهیم برای پدرش، فقط به سبب وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خدا است، از او بی‌زاری جست؛ به یقین ابراهیم مهربان و بردبار بود» (توبه، ۱۱۴).

از تکرار کلمه «پدر» در این بحث، برخی پنداشته‌اند کسی که ابراهیم در حق آزر استغفار کرده، پدر واقعی ابراهیم بوده است، در صورتی که میان شیعه امامیه، مشهور و معروف این است که تمام پدران پیامبران مؤمن و موحد بوده‌اند و نور نبوت در صلب پدری مشرک و کافر قرار نمی‌گیرد (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۲).

کلمه «اب» که در آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام وارد شده است، به معنی پدر اصطلاحی نیست، بلکه مراد از «اب» در این آیات «عمو» و مانند آن است. لفظ «اب» در قرآن به معنای عمو به کار رفته است: «إِذْ قَالَ لَبْنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَآلَةَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ هنگامی که یعقوب به فرزندان خود گفت پس از من چه چیز را می‌پرستید، گفتند: خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است، پرستش می‌کنیم و ما تسلیم او هستیم» (بقره، ۱۳۳).

بی تردید حضرت اسماعیل علیه السلام عموی حضرت یعقوب علیه السلام بود نه پدر او؛ زیرا یعقوب فرزند اسحاق است که برادر اسماعیل بود؛ ولی فرزندان یعقوب، اسماعیل را پدر او خواندند. با توجه به کاربرد واژه «اب» در قرآن به معنی «عمو» (هرچند کاربرد مجازی است)، قاطعانه نمی توان گفت آزر پدر ابراهیم علیه السلام است، خصوصاً به گواهی تاریخ که آزر سرپرستی ابراهیم علیه السلام را بر عهده داشت و او پیوسته به آزر به چشم پدری می نگرست و از این جهت او را «پدر» می نامید.

ضمن اینکه تمام گفتگوهای ابراهیم علیه السلام با آزر که توأم با وعده آمرزش برای او بود و سرانجام منجر به قطع روابط با وی گشت، در دوران جوانی ابراهیم علیه السلام و در سرزمین «عراق» و پیش از هجرت به فلسطین و مصر و حجاز بود و این نکته می رساند که ابراهیم علیه السلام در دوران جوانی پیوند معنوی خود را با «آزر» برید و دیگر در حق او دعا نکرد؛ ولی طبق آیه ۳۹ سوره ابراهیم (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ) ابراهیم علیه السلام در دوران پیری «والد» خود را به طور قطع دعا کرده است و این موقعی بود که از بنای کعبه فارغ گشته و کهولت کامل او را فرا رسیده بود (سجانی، ۱۳۹۵ق ص ۴۷). هنگام تولد اسماعیل علیه السلام، ابراهیم علیه السلام پیر بود. گواه بر اینکه او بر «والد» خود پس از ساختن کعبه دعا کرد، آیه ۴۱ سوره ابراهیم است: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ؛ پروردگارا پدر و مادرم و مؤمنان را روزی که حساب برپا می شود، ببامرز». در این آیه کلمه «والدی» آمده که جز به پدر و مادر صلیبی اطلاق نمی شود؛ ولی در آیه ۱۱۴ سوره توبه که پس از طلب آمرزش، بیزاری می جوید، کلمه «اب» آمده است که در عربی به عمو و بزرگ خاندان نیز گفته می شود. حتی این کلمه بر سر کلماتی به مفهوم خوب یا بد هم می آید و دلالت بر دارابودن تشخیص به آن صفت است، مثل ابوالمجد، ابوالمعالی، ابوالفضائل یا ابولهیب و ابوجهل (جعفری نیا، ۱۳۹۹، ص ۲۰۱). این آیه می رساند که ابراهیم در پایان عمر، پدر خود را دعا کرده است. اگر پدری که در این آیه مورد مهر ابراهیم علیه السلام قرار گرفته است، همان «آزر» باشد، معلوم می شود که ابراهیم تا آخرین ساعات زندگانی، با او قطع رابطه نکرده و گاهی برای او نیز طلب آمرزش می کرده است، در صورتی که آیه ای که در پاسخ

تقاضای مشرکان وارد شده، به طور آشکار می‌رساند ابراهیم علیه السلام در همان دوران جوانی، پس از روشن شدن مطلب که «آزر» مردی لجوج و عنود است، از او تبری جست و دیگر برای او استغفار نکرد. از ضمیمه کردن این دو آیه (در آغاز جوانی از آزر برید، در دوران پیری دعا کرد) روشن می‌شود شخصی که در دوران جوانی برای ابد مورد تنفر ابراهیم علیه السلام قرار گرفت، غیر آن شخصی است که در پایان عمر مورد توجه و یاد او بود و او را با طلب مغفرت یاد می‌کرده است. روی همین جهت می‌توان علت اختلاف در تعبیر را فهمید. جایی که سخن از «آزر» در میان باشد آنجا با کلمه «اب» که در مورد عمو نیز به کار می‌رود، تعبیر می‌کند؛ در حالی که کسی را که در پایان عمر خود دعا می‌کند با لفظ «والد» یاد می‌کند و لفظ مزبور فقط در پدر به کار می‌رود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۱۹).

اکنون پس از توضیح درباره این آیات، به آیه‌ای اشاره می‌کنیم که در این زمینه، الگو و اسوه‌ای را به مسلمانان معرفی می‌کند تا دوستی‌ها و دشمنی‌های خود را با پیروی از آن تنظیم کنند: «فَدَ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الْذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرْآؤُا مِنْكُمْ... إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَا أفلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ؛ به طور قطع برای شما در پیروی از ابراهیم و کسانی که با اویند، سرمشقی نیکو است، جز در سخن ابراهیم که به پدر خود گفت حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست با آنکه در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم» (ممتحنه: ۴). این آیه حضرت ابراهیم علیه السلام را الگو برای مسلمانان معرفی می‌کند؛ اما یک مورد را استثنا کرده است. همه رفتارهای ابراهیم علیه السلام را الگو قرار دهید جز این را که به سرپرست خانواده‌اش وعده داد برایش استغفار کند که این رفتار محبت‌آمیزی از سوی ابراهیم با او بود. شما در این کار، از ابراهیم پیروی نکنید؛ یعنی اگر در میان اعضای خانواده‌تان کافر و مشرکی بود، حتی وعده استغفار هم به او ندهید (مصباح یزدی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۱۶). اینکه ابراهیم علیه السلام وعده استغفار به او داده بود، به این امید بود که مسلمان شود و دست از دشمنی با خدا بردارد؛ اما هنگامی که برای ابراهیم علیه السلام روشن شد که دیگر بازگشتی برای او نیست، از وی تبری جست. پس این رفتار ابراهیم علیه السلام نباید دستاویزی برای مسلمانان قرار گیرد که با

نزدیکان کافرشان روابط دوستانه داشته باشند؛ البته خداوند در آیه دیگری این امید را می‌دهد که شاید روزی فرا برسد که این دشمنی‌ها به دوستی تبدیل شود: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ آری، ممکن است در آینده کفار ایمان آورده و با شما دوست شوند؛ اما تا هنگامی که دشمن خدا و شما هستید، حق ندارید با آنان رابطه دوستانه برقرار کنید» (ممتحنه، ۷). آنچه گفته شد بنا بر این است که جمله «إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ» استثنا از تأسی به ابراهیم باشد؛ در حالی که برخی مفسران احتمال داده‌اند جمله «إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ» استثنا از فرمان خدا به اسوه گرفتن ابراهیم نباشد، بلکه استثنا از مضمون جمله «إِنَّا بُرْءَاؤُا مِنْكُمْ؛ بیزاری از قوم» باشد و در پاسخ دیدگاه نخست گفته شده است پیامبر بزرگی چون ابراهیم علیه السلام در تمام امور اسوه و سرمشق است و اگر همان شرایط آزر در بعضی مشرکان دیگر نیز باشد، می‌توان برای آنان نیز استغفار کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۴، ص ۲۰). سید مرتضی گفته است: استثنا از تأسی به ابراهیم علیه السلام در آیه یادشده، به این منظور است که مؤمنان توجه کنند که استغفار ابراهیم علیه السلام برای آزر، پس از وعده او به پذیرش ایمان و اظهار آن بوده است که در این صورت، استغفار نیکو است (سید مرتضی، ۱۳۷۶، ص ۵۵).

نتیجه‌گیری

با توجه به معنای مغفرت و مطالبی که گفته شد، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. انسانی که مرتکب گناهی شده، می‌تواند اعمالی انجام دهد که باعث جذب غفران و رحمت الهی می‌شود؛ از مهم‌ترین آنها توبه و استغفار است.
۲. قبول استغفار، مستلزم توبه است؛ زیرا اگر بنده‌ای درصدد جبران گناه برآید و تلاش کند گذشته را اصلاح کند، خداوند نیز او را مشمول غفران و رحمت خویش قرار می‌دهد.
۳. بی‌تأثیر بودن آموزش‌خواهی برای منافقان به جهت فسق و کفر درونی آنان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نبودن زمینه هدایت برای آنان است.
۴. اصرار منافقان بر اعتقاد باطل و رفتار زشت نیز از موانع پذیرش استغفار آنان است.
۵. با توجه به آیات آغازین سوره توبه و دیگر آیاتی که درباره سخت‌گیری و شدت

عمل در حق مشرکان نازل شده است، روشن می‌شود زنده و مرده مشرکان از این جهت که نباید برای آنها دلسوزی و از خدا طلب آمرزش کرد، یکسان است.

۶. علت ممنوع بودن طلب آمرزش برای مشرکان و کافران این است که آمرزش برای کسی که دشمن خدا است و خدا اراده کرده او را عذاب کند، نوعی مقابله با اراده حتمی خدا است. طلب آمرزش که تنها به حال آن شخص سودی ندارد و خدا او را نمی‌آمرزد، بلکه آن نوعی بی‌ادبی در برابر ذات الهی به شمار می‌رود.

۷. طلب آمرزش ابراهیم علیه السلام برای آزر، چندین مرحله داشته است: اول جهت تشویق او به ایمان آوردن، به او وعده استغفار می‌دهد؛ دوم هنوز ایمان نیاورده و از گمراهان است، ولی از هدایت یافتن او مأیوس نشده و از خداوند برای او طلب آمرزش می‌کند؛ سوم وقتی از ایمان آوردن او ناامید می‌شود و یقین حاصل می‌کند که او دشمن خدا است، از وی تبری می‌جوید و دیگر طلب آمرزش نمی‌کند.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. آلوسی، محمود. (۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم (ج ۲۸). بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲. ابن شهر آشوب، محمد. (۱۳۷۹ق). مناقب آل ابی طالب (ج ۱ و ۱۱). نجف: المكتبة الحیدریة.
۳. ابن عاشور، محمد. (۱۴۲۰ق). تفسیر التحریر و التئور (ج ۱۰). بیروت: مؤسسه التاريخ العربی.
۴. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. (۱۳۷۵). روض الجنان و روح الجنان (ج ۱۰). مشهد: آستان قدس رضوی.
۵. امینی نجفی، عبدالحسین. (۱۳۶۸). الغدیر (ج ۷ و ۸). تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی.
۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). أنوارالتزیل و أسرار التأویل (ج ۳). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. جعفری نیا، یعقوب. (۱۳۹۹). تفسیر آیات مشکل قرآن (چاپ پنجم). قم: مرکز بین المللی - ترجمه و نشر المصطفی.
۸. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۲). ادب فنای مقربان (ج ۴). قم: اسراء.
۹. حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱۴۱۵ق). تفسیر نور الثقلین (ج ۲، چاپ چهارم). قم: اسماعیلیان.
۱۰. خسروی حسینی، غلامرضا. (۱۳۸۸). ترجمه المفردات فی غریب القرآن (ج ۲، چاپ چهارم). بی جا، نشر مرتضوی.
۱۱. خویی، سیدابوالقاسم. (۱۳۹۰ق). معجم رجال الحدیث (ج ۹). قم: مرکز نشر الثقافة الاسلامیة فی العالم.
۱۲. دروزه، محمد عزه. (۱۴۲۱ق). التفسیر الحدیث: ترتیب السور حسب النزول (ج ۹، چاپ دوم). بیروت: دارالغرب الإسلامی.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین. (۱۴۱۲ق). مفردات أفاظ القرآن. بیروت دارالقلم.
۱۴. رشیدرضا، محمد. (۱۴۱۴ق). تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار (ج ۱۱). بیروت: دار المعرفة.

۱۶۱

مُظَالَعَاتُ الْقُرْآنِ

۱۵. زمخشری، محمود. (۱۴۰۷ق). الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل (ج ۲ و ۳). بیروت: دارالکتب العربی.
۱۶. سبحانی، جعفر. (۱۳۹۵). تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن. قم: توحید.
۱۷. سیدمرتضی، ابی القاسم علی بن الحسین الموسوی. (۱۳۷۶). تنزیه الانبیاء. قم: انتشارات الشریف الرضی.
۱۸. سیوطی، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمان بن ابی بکر بن محمد. (۱۴۰۴ق). الدر المنثور فی تفسیر المأثور (ج ۳). قم: مكتبة آیت الله المرعشی النجفی.
۱۹. طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن (ج ۹ و ۱۰، چاپ پنجم). قم: جامعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.
۲۰. طبرسی، فضل بن الحسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن (ج ۳ و ۵). تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۱. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن (ج ۱۱). بیروت: دار المعرفه.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن (ج ۵ و ۹). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. طبیب، سید عبدالحسین. (۱۳۷۸). اطیب البیان فی التفسیر البیان (ج ۷ و ۱۳). تهران: انتشارات اسلام.
۲۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه. (۱۴۱۵ق). تفسیر نور الثقلین. قم: انتشارات اسماعیلیان.
۲۵. عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ق). تفسیر العیاشی (ج ۲). تهران: مكتبة العلمیه الاسلامیه.
۲۶. فخرالدین رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر) (ج ۱۶ و ۱۹، چاپ سوم). بیروت: مكتب تحقیق دار احیاء التراث العربی.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۴ق). ترتیب کتاب العین (ج ۴، به کوشش: محمدحسن بکایی). قم: نشر اسلامی.
۲۸. قرشی، سیدعلی اکبر. (۱۳۶۱). قاموس قرآن (ج ۱ و ۵، چاپ سوم). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۹. قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۱۱ق). تفسیر القمی (به کوشش: موسوی جزایری). بیروت: دارالسرور.

۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۲). الکافی (ج ۱ و ۲). تهران: اسلامیه.
۳۱. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحارالانوار (ج ۲۰ و ۳۵). بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۲. مرکز فرهنگ و معارف قرآن. (۱۳۸۵). اعلام قرآن. قم: بوستان کتاب قم.
۳۳. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۱). معارف قرآن (ج ۱ و ۳). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۳۴. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۴). آفتاب ولایت (چاپ چهارم). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۳۵. مصطفوی، حسن. (۱۳۷۱). تفسیر روشن (ج ۶). تهران: سروش.
۳۶. مصطفوی، حسن. (۱۳۷۴). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۷). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۷. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات. قم: دارالتفسیر.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۱). تفسیر نمونه (ج ۸ و ۲۴، چاپ دهم). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۹. نجفی خمینی، محمدجواد. (۱۳۷۲). تفسیر آسان (ج ۷). قم: کتاب فروشی اسلامیه.

References

* The Holy Quran

1. Abu al-Futuh al-Razi, H. (1375 AP). *Raw al-Janana va Rouh al-Janana*. (Vol. 10). Mashhad: Astan Quds Razavi. [In Persian]
2. Alusi, M. (1415 AH). *Rouh al-Ma'ani fi Tafsir al-Qur'an al-Azim* (Vol. 28). Beirut: Dar Al-Kotob Al-Ilamiya. [In Arabic]
3. Amini Najafi, A. (1368 AP). *Al-Qadir*. Tehran: Great Islamic Library (Vols. 7, 8). [In Persian]
4. Arousi Howeizi, A. (1415 AH). *Tafsir Nour al-Thaqalain*. Qom: Ismailian Publications. [In Arabic]
5. Ayashi, M. (1380 AH). *Tafsir al-Ayashi* (Vol. 2). Tehran: Maktabah al-Ilmiyah al-Islamiyah. [In Arabic]
6. Beizawi, A. (1418 AH). *Anwar al-Tanzil va Asrar al-Tawil* (Vol. 3). Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi. [In Arabic]
7. Center for Quranic Culture and Sciences. (1385 AP). *A'alam of the Qur'an*. Qom: Bustan Kitab. [In Persian]
8. Daruzeh, M. A. (1421 AH). *al-Tafsir al-Hadith: Tartib al-Sur Hasab al-Nozoul*. (Vol. 9, 2nd ed.). Beirut: Dar al-Qarb al-Islami. [In Arabic]
9. Fakhr Razi, M. (1420 AH). *Mafatih al-Qaib* (Vols. 16, 19). (*Al-Tafsir al-Kabir*). (3rd ed.). Beirut: Maktab Tahqiq Dar Ihya al-Toras al-Arabi. [In Arabic]
10. Farahidi, K. (1414 AH). *Tartib Kitab Al-Ain*. (Vol. 4; M. H. Bokaei, Ed.). Qom: Islamic Publications. [In Arabic]
11. Howeizi, A. (1415 AH). *Tafsir Noor al-Thaqalain*. (Vol. 2, 4th ed.). Qom: Ismailian. [In Arabic]
12. Ibn Ashur, M. (1420 AH). *Tafsir al-Tahrir va al-Tanwir* (Vol. 10). Beirut: Al-Tarikh al-Arabi Institute. [In Arabic]
13. Ibn Shahr Ashub, M. (1379 AH). *Manaqib Al Abi Talib* (Vols. 1, 11). Najaf: Al-Maktabah Al-Heydaria. [In Arabic]

14. Jafarinia, Y. (1399 AP). *Interpretation of difficult verses of the Quran*. (5th ed.). Qom: Mustafa International Center for Translation and Publishing (PBUH). [In Persian]
15. Javadi Amoli, A. (1382 AP). *Adab Fanaye Muqaraban* (Vol. 4). Qom: Isra'. [In Persian]
16. Khoei, S. A. (1390 AH). *Mujam Rijal al-Hadith* (Vol. 9). Qom: The foundation of islami c.p.w [In Arabic]
17. Khosravi Hosseini, Q. (1388 AP). *Tarjomah al-Mufradat fi Gharib Al-Quran*. (Vol. 2, 4th ed.). Mortazavi Publications. [In Persian]
18. Koleyni, M. (1362 AP). *Al-Kafi* (Vols. 1, 2). Tehran: Islamieh. [In Persian]
19. Majlesi, M. B. (1403 AH). *Bihar al-Anwar* (Vols. 20, 35). Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi. [In Arabic]
20. Makarem Shirazi, N. (1371 AP). *Tafsir Nemouneh*. (Vols. 8, 24; 10th ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Persian]
21. Mesbah Yazdi, M. T. (1371 AP). *The teachings of the Qur'an*. (vols. 1 &3). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
22. Mesbah Yazdi, M. T. (1384 AP). *Aftab Velayat*. (4th ed.). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute Publications. [In Persian]
23. Mufid, M. (1413 AH). *Awa'il al-Maqalat fi al-Madahib va al-Mukhtarat*. Qom: Dar al-Tafsir. [In Arabic]
24. Mustafavi, H. (1371 AP). *Tafsir Roshan* (Vol. 6). Tehran: Soroush. [In Persian]
25. Mustafavi, H. (1374 AP). *Research in the words of the Holy Quran* (Vol. 7). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Persian]
26. Najafi Khomeini, M. J. (1372 AP). *Tafsir Asan* (Vol. 7). Qom: Islamieh Bookstore. [In Persian]
27. Qomi, A. (1411 AH). *Tafsir al-Qomi* (Mousavi Jazayeri, Ed.). Beirut: Dar Al-Sarwar. [In Arabic]
28. Qorashi, S. A. A. (1414 AH). *Quran Dictionary*. (Vols. 1, 5; 3rd ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]

29. Ragheb Isfahani, H. (1412 AH). *Mufradat Alfaz al-Qur'an*. Beirut Dar Al-Qalam. [In Arabic]
30. Rashid Reza, M. (1414 AH). *Tafsir Al-Quran Al-Hakim Al-Shahir By Tafsir Al-Manar* (Vol. 11). Beirut: Dar Al-Ma'rifah. [In Arabic]
31. Sayyid Murtaza, A. (1376 AP). *Tanzih al-Anbiya ' .* Qom: Al-Sharif Al-Radi Publications. [In Persian]
32. Siouti, J. (1404 AH). *al-Dor al-Nasour fi Tafsir al-Mathur* (Vol. 3). Qom: Library of Ayatollah Al-Marashi Al-Najafi. [In Arabic]
33. Sobhani, J. (1395 AP). *Correct interpretation of difficult verses of the Qur'an*. Qom: Tawhid. [In Persian]
34. Tabari, M. (1412 AH). *Jame al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an* (Vol. 11). Beirut: Dar Al-Ma'rifah. [In Arabic]
35. Tabarsi, F. (1372 AP). *Majma al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an* (Vols. 3, 5). Tehran: Nasser Khosrow Publications. [In Persian]
36. Tabatabaei, S. M. H. (1374 AP). *al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an*. (Vols. 9, 10; 5th ed.). Qom: Society of Teachers of Islamic Seminary. [In Persian]
37. Tayyib, S. Abdul Hussein. (1378). *Atib al-Bayan fi al-Tafsir al-Bayan* (Vols. 7, 13). Tehran: Islam Publications. [In Persian]
38. Tusi, M. (n.d.). *al-Tebyan fi Tafsir al-Qur'an*. (Vols. 5, 9). Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi [In Arabic].
39. Zamakhshari, M. (1407 AH). *al-Kashaf an Haqayeq Qawamiz al-Tanzil*. (Vols. 2, 3). Beirut: Dar Al-Kotob Al-Arabi. [In Arabic]